

متن پرسش

باسلام استاد شما در دفاع خودبه آقای دهقانی فقط فرمودید که اگر اینها خشونت را کنار بگذارند همه چیز درست می شود و فرمودید جدل نمی کنم سؤال این است پس چرا کسان دیگری در سایت با شما این همه تند صحبت می کنند جوابشان را می دهید ولی یه ایشان که اشکالات اساسی برهنده فکری شما دارند جوابی نمی دهید؟ اگر شما جواب نمی دهید و دفاع نمی کنید اجازه بدهید کسانی که مباحث شما را در کرده اند دفاع کنند؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بنده در خدمت عزیزانی هستم که سؤال بفرمایند و در حدّ توان خود جواب دهم ولی آن عزیزان در آن دی‌وی‌دی قضاوت کردند و بر آن نظر و برداشت خود تأکید داشتند. مگر جایی برای جواب دادن مانده؟ مگر مرآء جز آن است که کسی یک نظر را بدهد و بر آن تأکید کند؟ دستور دین آن است که در این حالت وارد بحث نشویم. موفق باشید. اجازه دهید برای روشن شدن موضوع مرآة بحثی را که تهیه کرده ام تا بعداً به شرح نامه ۳۱ اضافه کنم خدمتتان ارسال دارم شاید مفید افتد. انگیزه های خطر ناک در علم آموزی. حضرت علی (ع) در توصیه به فرزندشان می‌فرمایند: «فَإِنَّ أَبْتَ نَفْسَكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبَكَ ذَلِكَ بِنَفْسِهِمْ وَ تَعْلَمُ لَابِتْوَرُطِ الشُّبُهَاتِ وَ عُلُوُّ الْخُصُومَاتِ» فرزندم! اگر نفس تو به تمکین از گذشته‌گان تن نمی‌دهد و دانستن مبانی علوم آنان را ترجیح می‌دهد، بکوش که تلاش‌ات از سر فهمیدن و آموختن باشد، نه آن که با آموختن‌ها بخواهی به ورطه شبهات بیفتی و به دشمنی‌ها دامن بزنی. ممکن است نفس انسان از پذیرفتن آنچه که گذشتگان بر آن مسیر رفتند ایا کند با این حال باید بداند اگر می‌خواهد مثل گذشتگان خودش زندگی را از ابتدا تجربه کند و به دنبال علمی است که با آن زندگی را جلو ببرد، لااقل به دنبال علمی نباشد که او را گرفتار انواع مغالطات و شبهات و دشمنی‌ها کند. با این انگیزه جلو رود که بخواهد حقیقت را بشناسد نه آن که از دانائی به دنبال قدرت، نمایی و فضل، فروشی باشد که عملاً در آن صورت در ورطه شک و شبهه درغلتیده و کارش به جدال و مرآء با دیگران می‌کشد. این تذکر، تذکر بسیار ارزشمندی است، به گفته‌ی بزرگان: «عالم حقیقی آن کسی است که بداند چه چیزی آموختنی و چه چیزی ناآموختنی است». کسی عالم حقیقی است که حدّ عقل خود را بشناسد و در ذیل اخلاق و معارف دینی و سیره اولیاء الهی عقل خود را جلو ببرد تا اسیر مرآء و جدال‌های بی‌جا نگردد. اگر شما به گونه‌ای هستید که فکر کردید هرچه به ذهنتان رسید می‌توانید بر زبان آورید و نظام خاص فکری

برای بررسی معلومات خود نمی‌شناسید بدانید که هنوز عقل خود را نشناخته‌اید. آدمی که راه را گم کرده است نمی‌تواند از استعداد های خود استفاده کند و لذا عقل خود را صرف مغالطات می‌کند و با فروافتادن در انواع جدل‌ها عمر خود را ضایع می‌گرداند. از آنجا که چنین انسانی، انسان سرگشته‌ای است به راحتی به هر راهی تن می‌دهد و از آنجا که استعداد های خود را در ذیل یک شخصیت الهی قرار نداده نمی‌تواند تشخیص دهد که چه چیزهائی را باید بداند و از دانستن چه چیزهائی باید صرف‌نظر کند. عرض شد در جواب آن‌هایی که می‌گویند: «دانستن همه‌ی این مطالب که در دنیای امروز مطرح است، چیز بدی نیست» و باید بگوییم اتفاقاً چیز بدی است، چون فرصت‌های ما را می‌سوزاند و از امور مهم تعالی خود باز می‌مانیم. گیرم که آنقدر عالم شدی که هر وقت اراده کردی تا به کسی اشکال بگیری، توانستی؟ بعد از آن چی؟ مگر دانایی برای چنین کارهایی است؟ هر انسانی در ابتدا باید بفهمد در مسیر علم به دنبال چه چیز می‌گردد و چه چیزی را طلب می‌کند، و چگونه آنچه را که می‌خواهد باید به دست آورد. اگر شما بخواهید بدانید در قیامت کدام اعمال شما پذیرفته است و کدام اعمال شما نفعی برای شما ندارد نمی‌توانید به هر کسی رجوع کنید بلکه باید به پیامبر اکرم مراجعه نمائید که حقیقت را می‌شناسد و خودش می‌فرماید: «الآن قیامت قائم» یعنی همین حالا قیامت من قائم است و من ناظر بر آن هستم. در غیر این صورت هر قدر هم که مطالعه کنید نباید انتظار رسیدن به پاسخ مناسب را داشته باشید، چون مسیر درستی برای رسیدن به مطلوب‌تان را نرفته‌اید. هنر بعضی‌ها آن است که خیلی زود پی می‌برند عقل واقعی، عقل پیامبر است و با عقلشان به عقل پیامبر پناه می‌برند، در این راستا می‌توان گفت: چه بسیار کورها که بینا هستند و چه بسیار بیناها که کورند! کوری که دستش را به دست یک بینای بصیر می‌دهد هیچ گاه به دلیل کور بودنش زمین نمی‌خورد اما بیناهایی که به تجربه دیگران نظر نمی‌کنند دوباره به همان چاهی می‌افتند که گذشتگان با بی‌محلّی به گذشته‌گان خود، به آن چاه افتادند. کسی که از بی‌بند بار بودن فردی خبر دارد و می‌داند که او آبروی خود و خانواده را برده است، با این حال سعی نمی‌کند از آن نوع زندگی فاصله بگیرد، با داشتن چشم، کور است! ولی کسانی که اطلاع زیادی از مسائل ندارند ولی رسیده‌اند به این نکته که عقل خود را به دست یک نفر عاقل‌تر و باتجربه‌تر از خود بسپارند، خیلی عاقل‌تر از آن‌هایی‌اند که با اطلاعات زیاد از تجربه‌ی گذشتگان استفاده نکرده‌اند به قول معروف مقلدان محقق آن‌هایی هستند که چون عاقلی را یافتند از او تقلید می‌کنند و به یک معنا خود را در تجربه‌های او شریک می‌گردانند. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید من با عاقل فهمیده‌ام که چرا نماز صبح، دو رکعت است. اما می‌تواند بفهمد که پیامبر خدا عاقلانه‌ترین حقایق را از طرف خدا آورده و عاقلانه‌ترین کار آن است که عقل‌اش را به او بسپارد و به کمک عقل‌اش در دین خدا تدبّر کند. این افراد از سرگرمی‌های فرصت‌سوز بیزارند و از سرگردانی نجات یافته‌اند، برخلاف عده‌ای که سرگرم شدن و سرگردان بودن در این دنیا را زندگی پنداشته‌اند و معلوم است که تفاوت این دو گروه از زمین تا آسمان است. آفت علمی که مرء افزایش حضرت می‌فرمایند: فرزندم! اگر می‌خواهی خودت تحقیق

کنی و علم لازم جهت ادامه امورات را خودت کسب کنی مانعی نیست ولی مواظب باش به بهانه‌ی عالم‌شدن در گرداب شبهات غرق نگردی و در ورطه مجادلات و مرأ‌های برتری‌طلبانه گرفتار نشوی. «فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ يَتَفَهَّمُ وَ تَعَلُّمٌ لَا يَتَوَرَّطُ الشُّبُهَاتِ وَ عُلُوُّ الْخُصُومَاتِ»: به گونه‌ای به دنبال دانایی مباش که ناخودآگاه در ورطه شک و شبهه بیفتی و یا به حالت برتری‌گفتار شوی. زیرا تحقیقی که برای اثبات مهم‌تر بودن محقق صورت پذیرد، جان را نورانی نمی‌کند. حتی ممکن است به سراغ قرآن مجید برویم و آیات مختلف آن را بررسی کنیم تا به رقییمان ثابت کنیم نظرش اشتباه است و سواد خودمان را به رخ او بکشیم. حضرت می‌فرمایند این برتری‌طلبی خصمانه، آفت هدایت‌یافتگی است. و نفعی برای انسان ندارد. گاهی نیز اطلاعات خود را گسترده می‌کنیم تا دائم از دیگران اشکال بگیریم این در اسلام نهی شده و در روایت داریم که رسول خدا فرمودند: «وَ أَوْرَعُ النَّاسِ: مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحَقَّقًا». پارساترین مردم کسی است که مرأ را ترک و نماید و اگر چه حق با او باشد. از علی داریم «تَمَرَةُ الْمِرَاءِ الشَّخْنَاءُ» میوه مرأ دشمنی است. چون تو حرف خود را می‌گوئی او هم حرف خود را می‌گوید بی آن‌که رجوع به خیری در کار باشد و یا حضرت می‌فرمایند: «مَنْ عَوَّدَ نَفْسَهُ الْمِرَاءَ صَارَ ذَيْدَنَهُ» کسی که خود را به مرأ عادت دهد خوی او تغییر می‌کند. و لذا عاقل باید برای سلامت دل و جانش و حفظ شخصیت و حرمتش از آن بپرهیزد. امیر مؤمنان می‌فرمایند: «إِيَّاكُمْ وَ الْمِرَاءَ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ يَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ». از مرأ و خصومت بپرهیزید که این‌ها دل‌های برادران را بیمار می‌کند و نفاق را می‌رویانند. از زبان چند نفر از صحابه داریم: «خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ يَوْمًا وَ نَحْنُ نَتَمَارَى فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا لَمْ يَغْضَبْ مِثْلَهُ ثُمَّ قَالَ «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارَى ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارَى قَدْ تَمَّتْ خَسَارَتُهُ ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارَى لَا أَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَرُوا الْمِرَاءَ فَأَنَا زَعِيمٌ بِثَلَاثَةِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ فِي رِيَاضِهَا وَ أَوْسَطِهَا وَ أَعْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ صَادِقٌ ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمِرَاءَ» روزی پیغمبر اکرم بر ما وارد شدند در حالی‌که مشغول مرأ در یک مسئله‌ی دینی بودیم، پیغمبر به شدت غضبناک شدند که او را تا آن زمان آن‌گونه ندیده بودیم سپس فرمود: اقوام قبل از شما به خاطر همین کارها هلاک شدند. مرأ را رها کنید که مؤمن مرأ نمی‌کند، مرأ را رها کنید زیرا مرأ‌کننده گرفتار خسارت کامل می‌شود، مرأ را رها کنید که من روز قیامت برای مرأ‌کننده شفاعت نمی‌کنم، مرأ را رها کنید که هرکس آن را رها کند هرچند حق بگوید من ضامن سه خانه‌ی بهشتی برای او هستم؛ خانه‌ای در ریاض بهشت و خانه‌ای در وسط و خانه‌ای در بالای بهشت. مرأ را رها کنید که اولین چیزی که خداوند بعد از بت پرستی مرا از آن نهی کرد مرأ بوده است. در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم آمده است: «ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ لَا تَفْهَمُ حِكْمَتَهُ وَ لَا تُؤْمِنُ فِتْنَتَهُ»؛ مرأ را ترک کنید چرا که حکمتی از آن فهمیده نمی‌شود و از فتنه آن در امان نخواهید بود. از امام صادق آمده: «الْمِرَاءُ دَاءٌ رَدِيٌّ وَ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ خُصْلَةٌ شَرٌّ مِنْهُ وَ هُوَ خُلُقٌ إِيلِيَسَ وَ نِسْبَتُهُ فَلَا يُمَارَى فِي أَيِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بَغَيْرِهِ مَحْزُومًا مِنْ حَقَائِقِ الدِّينِ»؛ مرأ درد بدی

است و هیچ صفتی برای انسان بدتر از آن نیست و آن ، اخلاق ابلیس و منسوبین به او است و هیچ کس در هیچ حالی مرء نمی‌کند مگر کسی که نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است، و از حقایق دین محروم می‌باشد. در حدیثی آمده است که مردی به امام حسینؑ عرض کرد بنشین تا در مسائل دینی با یکدیگر مناظره کنیم . امام در پاسخ او فرمود: «يَا هَذَا أَنَا بَصِيرٌ بِدِينِي مَكْشُوفٌ عَلَيَّ هُدَايَ فَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا بِدِينِكَ فَادْهَبْ وَ اطْلُبْهُ مَا لِي وَ لِلْمَمَارَاةِ وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوسِسُ لِلرَّجُلِ وَ يُنَاجِيهِ وَ يَقُولُ نَاطِرِ النَّاسِ فِي الدِّينِ كَيْلًا يَظُنُّوْا بِكَ الْعَجْزَ وَ الْجَهْلَ» ؛ ای مرد! من نسبت به دینم آگاهم و هدایتم برای من روشن است تو اگر نسبت به دینت جاهل هستی برو و تحقیق کن، مرا با مرء چکار و (بدان) شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می گوید با مردم مناظره و جر و بحث در دین کن تا گمان نکنند تو جاهل و ناتوان هستی. این بحث را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرمؐ ادامه می دهیم که فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ رَجُلٌ حَتَّى يُحِبَّ أَهْلَ بَيْتِي وَ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُحِقٌّ»؛ هیچ کس ایمان نمی‌آورد مگر این که اهل بیت مرا دوست دارد و مرء را هرچند حق با او باشد ترک کند. مرء؛ حجاب حقیقت تأکیدهای فراوانی که در آیات قرآن و روایات متواتر اسلامی در مذمت جدال و مرء و جرّ و بحث‌های پرخاشگرانه وارد شده به خاطر آن است که اولاً: نخستین اثر منفی این کار پرده‌افکندن بر چهره‌ی حقایق است و بدترین حجاب را میان انسان و درک حقایق ایجاد می‌کند به گونه‌ای که بعضاً واضح‌ترین بدیهیات انکار می‌شود و این نیست مگر به خاطر این که انسان وقتی مشغول مرء و جدال می شود همه‌چیز را غیر از آنچه خودش می‌گوید، انکار می‌کند. این که در بعضی از روایات فوق خواندیم مرء، قلب را بیمار می‌کند ممکن است اشاره به همین معنی باشد زیرا قلب به معنی عقل است و بیماری آن به معنی عدم درک حقایق می‌باشد. و نیز اگر در حدیث امیرمؤمنان علیؑ آمده کسانی که به جدال روی آورند کارشان به کفر می‌کشد و یا این که جدال موجب شک در دین خدا و فساد یقین می‌گردد، همه‌ی این‌ها اشاره‌ی لطیفی است به آنچه در بالا گفته شد. دیگر از آثار منفی این اخلاق رذیله ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و فراموشی یاد خدا و کشیده‌شدن به انواع دروغ‌ها است که در احادیث گذشته به آن‌ها اشاره شده بود دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می‌خواهد با جدال و مرء بر دوستان خود غلبه کند و برتری بجوید آن‌ها را بر ضدّ خود تحریک می‌کند و غالباً گفتار آن‌ها به تحقیر و دشنام یکدیگر می‌کشد و اینها بدترین اسباب نفاق و جدائی است حتّی گاهی برای توجیه سخنان خود به انواع دروغ‌ها متوسّل می‌شوند که این خود بلای بزرگ دیگری است و مجموع این‌ها سبب می‌شود که انسان از خدا دور گردد و در دام شیطان گرفتار شود و انسان را به هلاکت معنوی بیفکند. به همین دلیل در احادیث گذشته خواندیم که انسان به حقیقت ایمان دست نمی‌یابد تا زمانی که مرء و جدال را ترک گوید هر چند خود را بر حق بداند زیرا سخنان ستیزه جویانه در مسائل حق نیز سبب انواع خصومت‌ها و عداوت‌ها است و گاه انسان را به انواع گناهان دیگر مانند تحقیر مؤمن و اهانت از طریق سخن یا اشارات دست و چشم و ابرو و دروغ و کذب و تکبر و برتری جوئی آلوده می‌کند. چه بهتر که انسان بحث‌های خود را با دیگران با محبّت و

دوستی و تواضع و مهربانی و به صورت جستجوی حق برگزار کند که هم از علم و دانش آنها بهره گیرد و هم آنها از علم و دانش او بهره‌مند شوند و با کمک یکدیگر بتوانند مطالب پیچیده را بشکافند و به واقعیتها برسند و این همان جدال بر حق است. از عوامل مهم جدال و مرء کبر و غرور است که به انسان اجازه نمی‌دهد به آسانی در برابر حق تسلیم شود و او را وفادار می‌کند که برای حفظ برتری جویی خود حق را از طریق جدال و مرء انکار نماید لذا در حدیثی از امام صادق^ع از پدران بزرگوارش نقل شده است که فرمود: «إِنَّ مِنَ التَّوَّاضِعِ أَنْ يَرْضَى الرَّجُلُ بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى مَنْ يَلْقَى وَ أَنْ يَنْزُكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا وَ لَا يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى التَّقْوَى^ع»؛ در این حدیث امام چهار چیز را نشانه تواضع دانسته: نشستن در هر جای مجلس که میسر باشد و سلام کردن بر هرکسی که ملاقات می‌کند و ترک مرء هرچند حق با او باشد و عدم خشنودی از ستایش ستایش‌گران در برابر تقوا. یکی دیگر از انگیزه‌های جدال و مرء آن است که انسان بخواهد فضیلت خویش را به بقیه نشان دهد یا بخواهد در برابر ارباب فضل جایی برای خود بگشاید، در این رابطه از امام حسین^ع داریم که فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيُؤَسِّسُ لِلرَّجُلِ وَ يُنَاجِيهِ وَ يَقُولُ نَظِرِ النَّاسِ فِي الدِّينِ كَيْلًا يَطُؤُوا بِكَ الْعَجْزَ وَ الْجَهْلَ^ع»؛ شیطان پیوسته انسان را وسوسه می‌کند و در گوش او می‌خواند و می‌گوید با مردم در امر دین مناظره کن تا گمان نکنند تو عاجز و نادانی. نفرین امام بر اهل مرء امام صادق^ع طالبان علم را به سه گروه تقسیم می‌کنند؛ گروهی که برای جدال و مرء طالب علم‌اند و گروهی برای فخرفروشی بر مردم و گروه دیگری برای فهمیدن و اندیشیدن. سپس در توصیف گروه اول می‌فرماید: «فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَ الْمِرَاءِ مُؤَذِّمٌ مُمَارٍ مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أُنْدِيَةِ الرَّجَالِ^ع»؛ آن کس که علم را برای جدال و مرء می‌طلبد سخنانش آزاردهنده و پرخاشگرانه است، در مجالسی که شخصیت‌ها حضور دارند سخن می‌گوید و خودنمایی و اظهار فضل می‌کند و در پایان حدیث امام^ع به او نفرین می‌کنند و می‌گویند: «فَدَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا حَيْشُومَهُ^ع»؛ خداوند بینی او را بر خاک بمالد. از دیگر انگیزه‌های مرء جهل و نادانی نسبت به مقام خویشتن و دیگران است چرا آن کس که می‌خواهد مرء کند، خود را بزرگ‌ترین و عالم‌ترین می‌پندارد و دیگران را جاهل و نادان لذا در حدیثی که قبلا از امام صادق^ع نقل کردیم بعد از آنکه امام^ع مرء را یک بیماری دردناک می‌شمرد و آن را از صفت‌های شیطانی معرّفی می‌کنند می‌فرمایند: «فَلَا يُمَارِي فِي أَيِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بَعِيرَهُ^ع»؛ هیچ کس در هیچ حالی مرء نمی‌کند مگر آن که نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است.

انتقام‌جویی و حسد، دو انگیزه‌ی دیگر از انگیزه‌های جدال و مرء است؛ برای اینکه آبروی طرف مقابل را ببرند و از او انتقام بگیرند و حسادت خود را اعمال نمایند و از قدر و مقام او در نظرها بکاهند متوسل به جر و بحث‌های تواءم با توهین و تحقیر می‌شوند تا از این طریق آبی بر آتش کینه و حسد که در دل‌شان نهفته است بپاشند. همچنان که تعصب و لجاجت نیز از عوامل مهم جدال و مرء است، چرا که اشخاص متعصب و لجوج حاضر نیستند به آسانی دست از عقائد فاسد خود بردارند لذا روی آن می‌ایستند و پیوسته جرّ و بحث می‌کنند، آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند و به هر حشیشی

متشبت می‌شوند تا اعتقاد فاسد خود را بر کرسی بنشانند کوتاه سخن این که عوامل منفی فراوانی دست به دست هم می‌دهد و انسان را به مرء و جرّ و بحث‌های دور از ادب و انسانیت و انصاف می‌کشاند و او را وادار می‌کند که با لجاجت و سرسختی در برابر حق بایستند و در برابر باطل دفاع کند. قرآن در مورد مرء می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» آگاه باشید آن‌ها که در وجود قیامت مرء می‌کنند در گمراهی عمیقی هستند. هرگاه حالت مرء و به تعبیر روایات، جدال غیر آحسن در درون انسان ریشه بدواند، و به صورت خُلق و خُوی او درآید، دین و ایمان و تقوای چنین انسانی در مخاطره قرار می‌گیرد، و لازم است برای نجات از خطراتی که ناشی از این صفت رذیله است دست به کار شود و آن را درمان کند، و خود را از شرّ آن رهایی بخشد. نخستین راه درمان که شاید جزء مقدمات یا یک عامل تسکین دهنده محسوب شود تا به درمان عمقی بپردازد، اختیار سکوت است در هر جا که احتمال می‌دهد مرء در میان آید سکوت را اختیار کند و هرگاه این سکوت را مدّتی ادامه داد، و به اصطلاح دندان برجگر بگذارد و مشکلاتش را تحمل کند، زمینه‌ی بسیار مساعدی برای درمان نهایی فراهم می‌شود. دوری از افراد لجوج و متعصب و پرهیز از گفتگو با این گونه افراد که خواه ناخواه انسان را به مرء و جدال می‌کشاند یکی دیگر از راه‌های درمان مرء است. در حدیثی از امیرمؤمنان علیؑ می‌خوانیم: «مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ فَلَيْسَتْ عَدَّةٌ لِقِيلٍ وَ قَالَ» کسی که با آدم جاهل همنشین شود باید آماده‌ی قیل و قال و جدال و مرء باشد. نقطه‌ی مقابل مرء و جدال، انصاف در بحث است، یعنی انسان به سخنان دیگران آن گونه بنگرد که به سخنان خویش می‌نگرد و از آن همان گونه دفاع کند که از سخن خویش دفاع می‌کند و به تعبیر دیگر طالب حق باشد و آن را در نزد هرکس و هر جا بیابد پذیرا شود هرچند گوینده‌ی حق یک فرد عادی باشد و او عالمی بزرگ و پُرآوازه، حتّی اگر کودکی یا کافر و ظالمی سخن حقی بگوید آن را بپذیرد. در حدیث معروفی می‌خوانیم که امام صادقؑ فرمودند: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ - إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ - حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيَتْ لَهُمْ مِنْهُ وَ مُوَاسَاةُكَ الْأَخِ فِي الْمَالِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»؛ برترین اعمال سه چیز است: رعایت انصاف در حق مردم نسبت به خویشتن تا آنجا که چیزی را برای خود نخواهی مگر این که همانندش را برای آن‌ها بخواهی و مواسات با برادر دینی در مال و ذکر خدا در هر حال. جالب این‌که در بعضی از روایات می‌بینیم که امام صادقؑ هنگامی که چهارخانه‌ی بهشتی را در برابر چهار عمل تضمین می‌کنند ترک مرء را سومین عمل و انصاف‌دادن در برابر مردم را چهارمین عمل بر می‌شمرند که ممکن است اشاره‌ای به انصاف در سخن بوده باشد. مرء؛ دروازه‌ی ورود به اخلاق رذیله اساتید اخلاق یکی از شاخه‌های خودپسندی را مرء می‌دانند. مرء و جدال یعنی حالتی که انسان بخواهد حرفش را به هر صورتی شده بر کرسی بنشانند با این فرض که از ابتدا در مورد موضوع مورد بحث قضاوت خود را کرده و حالا به دنبال اثبات آن است، بدون آن‌که ابتدا از طرف مقابل سؤال کند که آیا برداشت او از سخن آن فرد درست است و یا منظور گوینده چیز دیگری بوده. «مرء» یعنی حرف را بردن و آوردن! مرتب بگوید دو دفعه بشنود و بگرداند دو مرتبه بگوید و کوتاه نیاید. قرآن می‌گوید مرء و جدال از آن شیطان است که

به تو وسوسه می‌کند. «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيَجَادِلُوكُمْ» شیطان دوستان خود را به مرء و جدال با شما وامی‌دارد. لذا هرکس در زندگی خود سعی در مرء و جدال دارد بداند شیطان دوست او، و او دوست شیطان است و بداند که مرء و جدال کار شیطانی است نه کار رحمانی. فقیه بزرگ شیعه، شهید ثانی در کتاب «منیة المرید فی آداب المفید والمستفید» در آفات و نتایج سوء مرء و جدال می‌گوید: باید متوجه باشیم مناظره‌ای که به منظور غلبه بر دیگران و اسکات طرف و تمایل به اظهار فضل صورت می‌گیرد، منبع و سرچشمه‌ی همه خوی‌ها و رفتارهایی است که از نظر خداوند متعال ناستوده ولی از دیدگاه ابلیس ستوده است. همان‌گونه که اگر کسی میان شرب خمر و سایر گناهان و زشت‌کاری‌ها مخیر باشد و شرب خمر را به خاطر ناچیز شمردن جرم آن، بر دیگر گناهان ترجیح دهد و در نتیجه‌ی همین گناه به طرف گناهان دیگر کشیده شود، همین‌گونه نیز اگر بر روحیه‌ی کسی حس علاقه به غلبه بر دیگران و اسکات آن‌ها در مناظره و جاه‌طلبی و مباحثات بر دیگران چیره و مستولی گردد، این‌گونه تمایلات او را به اظهار و ارتکاب علنی تمام پلیدی‌ها سوق می‌دهد و باید دانست که جدال غیر احسن و مرء دروازه‌ی ورود به آفات فراوان اخلاقی و روحی است. حضرت امام باقر می‌فرماید: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيَتَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا» هرکس علم بجوید، تا به وسیله‌ی آن بر دانشمندان مباحثات و فخرفروشی کند، یا با سفیهان، ممارات و جزّ و بحث نماید، یا چهره‌ها را به سوی خود برگرداند، جای خود را در دوزخ آماده سازد، همانا ریاست، جز برای اهلش شایسته نیست.

شیوه‌ی مرء، ناشی از عدم صداقت است و مفهوم آن، به تعبیر مرحوم نراقی: عبارت است از طعن در سخن دیگری برای آشکار ساختن خلل آن، و هدفی جز تحقیر و توهین نیست و مرئی، می‌خواهد برتری هوش خود را بنمایاند. سیره‌ی ائمه‌ی دین در این‌که چه وقت با دشمن، بحث می‌کردند و چه موقع، از بحث اعراض می‌نمودند و در چه شرائطی سکوت می‌کردند جهت روشن شدن بحث بسیار مهم است. اگر بحث، برای افزایش [معرفت] و ارشاد گمراهان به نیت کشف حقیقت باشد، خوب است. گرچه شنیدن حرف مخالف، دشوار است، اما تحمل کردن و صبور بودن و از کوره، در نرفتن، شجاعت است. [تحمل ناپذیری] نسبت به افکار دیگران، راه را به روی یک بحث آزاد و مناظره سالم می‌بندد و تکفیر و تفسیق و تهدید، هیچ‌وقت جلوی فکری را نمی‌گیرد و اندیشه‌ای را از رسوخ و نفوذ، باز نمی‌دارد. لیکن؛ باید آمادگی قبول و حسن نیت و قدرت درک طرف مقابل را سنجید و به همان میزان، پیش رفت. به گفته‌ی فردوسی: مجال سخن تا نیابی، مگوی.....چو میدان نبینی، نگهدار، گوی اگر استعداد پذیرش نباشد، قوی‌ترین بحث هم کاری از پیش نمی‌برد و تیغش در میدان جدل نمی‌برد و اگر لجاجت و عناد در کار باشد که بدتر! به قول سعدی: فهم سخن چون نکند مستمع..... قوت طبع، از متکلم مجوی فسحت میدان ارادت بیار..... تا بزند مرد سخنگوی، گوی توصیه‌ی امام صادق چنین است: با مردم مخاصمه نکنید، مردم اگر [توانائی] داشته باشند که ما را دوست بدارند، دوست می‌دارند، خداوند از مردم میثاق و پیمان گرفته و کسی در آن میثاق، هرگز کم و زیاد نمی‌تواند بکند»

یعنی بر سر مسائل مکتبی و اعتقادی و پذیرش ولایت ائمه هم، نباید با دیگران که فاقد زمینی لازمند جرّ و بحث و دعوا کرد. ادب مناظره مرحوم فیص کاشانی برای مناظره، شروط و آدابی می‌شمارد، به قرار زیر: ۱. هدف باید، رسیدن به حق و آشکارشدن آن باشد، نه آشکارشدن درستی نظر من و فورعلم...! که این، مراء است و از آن نهی شده است. قصد حق از آنجا دانسته می‌شود که امید تأثیر و پذیرش در طرف باشد، و اگر انسان بداند که صحبت بی‌تأثیر است و طرف از رأی خود بر نمی‌گردد، این مناظره جایز نیست، چون آفاتی بر آن مترتب می‌شود. ۲. مناظره‌کننده، صاحب‌نظر در مسئله باشد و اگر حق، بر زبان طرف مقابل جاری شد، از موضع فکری خود، به رأی طرف مقابل عدول کند. ۳. اهم و مهم مسئله و ضرورت بحث و مجادله را محاسبه کند و سپس وارد بحث شود. ۴. مناظره، کمتر در ملاء عام باشد، زیرا در حضور مردم، انگیزه‌های [ریا] و [حرص] و [برتری‌جوئی] بیشتر آشکار می‌شود و عمل می‌کند. ۵. در پی‌جوئی حق، مثل آن باشد که دنبال گمشده‌ای است که اگر یافت، خوشحال شود، هرچند در کلام حریف باشد و او را یاور خویش در یافتن گمشده ببیند، نه دشمن. ۶. هرگاه رقیب می‌خواهد از سؤال به سؤال و از دلیلی به دلیلی دیگر منتقل شود، جلوگیری نشود، بلکه او را در رسیدن به مقصود و نکته‌ی مورد نظر، یاری کند. ۷. با کسانی، مناظره کند که استقلال علمی دارند، تا اگر جویای حق است، از آنان بهره‌برد. بسیاری از افراد از بحث و مناظره با زبردستان و پختگان پرهیز می‌کنند، تا مبادا حقی بر زبان آنان جاری شود، بلکه بیشتر علاقه‌مند به بحث با افراد پائین‌تر و ضعیف‌ترند تا باطل خود را ترویج کنند. جدال احسن و بحث آزاد، کار هرکس نیست. هم سعه‌ی صدر و وسعت نظر می‌خواهد، هم تسلط بر مطلب، هم قدرت بر استدلال لازم دارد، هم حوصله‌ی نتیجه‌گیری. امامان معصوم[] به ما تذکر داده‌اند که هرگاه انسان با دانشمندی مراء کند، وی پی می‌برد که آن فرد در جست و جوی علم نیست و دانش خویش را عرضه نمی‌کند و اگر با جاهل مراء کند، جاهل او را خوار و پست می‌سازد؛ پس انسان در هر دو صورت باید از این عمل بپرهیزد.

امام صادق[] از وصیت ورقه بن نوفل بن خدیجه می‌فرماید: «لَا تُمَارِی جَاهِلًا وَ لَا عَالِمًا فَإِنَّكَ مَتَى مَارَيْتَ جَاهِلًا أَذَلَّكَ وَ مَتَى مَارَيْتَ عَالِمًا مَنَعَكَ عِلْمَهُ وَ إِنَّمَا يَسْعَدُ بِالْعُلَمَاءِ مَنْ أَطَاعَهُمُ الْخَبِرَ» با فرد نادان و با دانشمند مراء نکن؛ زیرا اگر با جاهل مجادله کنی، آزارت می‌دهد و اگر با دانشمند مجادله کنی، علمش را به تو عرضه نمی‌کند. کسانی به وسیله‌ی دانشمندان سعادتمند می‌شوند که خواهان علم، و در برابر دانش و دانشمند فروتن باشند. حضرت رضا[] می‌فرماید: «لَا تُمَارِیَنَّ الْعُلَمَاءَ فَيَرْفُضُوكَ وَ لَا تُمَارِیَنَّ السُّفَهَاءَ فَيَجْهَلُوا عَلَيْكَ» با دانشمندان مراء نکن، تا تو را از خودشان دور نسازند و با نادانان نیز مراء نکن، تا با تو جهالت نکنند. امام صادق[] در جای دیگری می‌فرماید: «لَا يُمَارِیَنَّ أَحَدُكُمْ سَفِيهًا وَ لَا حَلِيمًا فَإِنَّهُ مِنْ مَارَى حَلِيمًا أَقْضَاهُ وَ مِنْ مَارَى سَفِيهًا أَرْذَاهُ» هیچ‌یک از شما نباید با بردبار و نادان مراء کند، همانا هرکس با بردبار مراء کند، بردبار او را (از خود) دور می‌سازد و هرکس با سبک‌مغز مراء کند، آن نادان او را به نابودی می‌کشاند. مراء موجب نابودی اعمال نیک انسان می‌شود. امام صادق[] به محمد بن نعمان فرمودند: «يَا ابْنَ النُّعْمَانِ إِنِّيَاكَ وَ الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ يُحِبُّ عَمَلَكَ» ای پسر

نعمان! از مراء بپرهیز، همانا مراء عمل تو را از بین می‌برد. پیامدهای مراء غیر از این که در وجود خود فرد آشکار می‌شود، به اجتماع نیز سرایت می‌کند. این رفتار ناپسند سبب می‌شود از محبت دو طرفه کاسته شود تا به آن‌جا که شاید این محبت، از بین برود. امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَازِحْهُ وَ لَا تُمَارِهْ» اگر کسی را دوست داری با او شوخی و مراء نکن. امیرمؤمنان علیه السلام هم می‌فرمایند: «لَا مَحَبَّةَ مَعَ كَثْرَةِ مِرَاءٍ» هیچ محبتی با مراء بسیار پایدار نخواهد ماند. خرده‌گیری از گفتار دیگران، دوستی‌ها را از بین برده، دل‌ها را از هم چرکین می‌کند تا جایی که در پی آن دشمنی و کینه پدید می‌آید. در این صورت شخص یا دشمنی خودش را ظاهر می‌کند یا اگر نتوانست، به ظاهر ادعای دوستی کرده، در باطن کینه می‌ورزد که این رفتار، دورویی است. امام صادق علیه السلام به نقل از حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «إِيَّاكُمْ وَ الْمِرَاءَ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُفْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ يَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ» از مراء و دشمنی بپرهیزید. همانا این دو، دل‌های برادران (دینی) را بیمار می‌کند و نفاق بر آن دو می‌رویانند. مراء نه تنها انجام‌دهنده‌ی خویش را به وادی گناه می‌کشاند، بلکه طرف مقابل او را نیز به نفاق وا می‌دارد. عامل مراء چه بسا می‌کوشد تا طرف مقابل را با دروغ، تهمت و توهین، کوچک کند یا حتی برای رسیدن به هدف خود سخنان رکیک و ناهنجار بر زبان آورد. از حضرت زین العابدین علیه السلام چنین روایت شده است: «وَيَلُمُّهُ فَاسِقًا مَنْ لَا يَزَالُ مُمَارِنًا» وای بر آن امت فاسقی که خلق و خوی آن‌ها مراء است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بَهَاؤُكَ» مراء نکن تا ارزش تو از بین نرود. روشن است که رشد و کمال جامعه به دو چیز بستگی دارد: یکی وحدت و یگانگی قلب‌ها و دیگری پیشرفت دانش. حال اگر در جامعه‌ای مراء و پیکار لفظی رایج شد، پیوند قلب‌ها گسسته، یک‌پارچگی از بین می‌رود. همچنین در آن جامعه دیگر دانشمند علمش را عرضه نمی‌کند، و بیش‌تر افراد گرفتار فسق، بدبینی و بی‌منطق می‌شوند؛ در نتیجه، دانش از رشد باز ایستاده، جامعه از ارزش تهی می‌شود. بهترین توصیه در علم‌آموزی همه‌ی این روایات طولانی به این جهت عرض شد تا بدانیم چرا حضرت مولی‌الموحدين علیه السلام به فرزندشان می‌فرمایند: اگر به دنبال علم و دانش هستی قصد تو فهمیدن و آموختن باشد و نه برای طرح شبهات و برتری بر دیگری و دشمنی‌ورزیدن بر رقیبان، که تحت عنوان نهی از مراء در روایات ما مطرح شده است. یکی از بیماری‌هایی که در راه علم به جان انسان می‌افتد همین روحیه‌ی مراء است. بعضی‌ها وارد علم کلام و فلسفه می‌شوند تا بتوانند اشکال کنند و رقیب را بشکنند، و این حالت برای تحقیق بسیار خطرناک است، حتی بعضاً انسان مطلبی را برای فهمیدن می‌خواند ولی همین که قلب او آماده‌ی پذیرش شده ناگهان شیطان خود را وارد انگیزه‌ی انسان می‌کند که «خیلی خوب است یاد بگیر تا بتوانی بر رقیبان خود پیروز شوی» این هم یکی از آفاتی است که در راه علم‌یابی باید متوجه آن بود چون در جای خودش به انسان ضربه می‌زند و او را متوقف می‌کند در این که نور آن علم به قلب او برسد. به همین جهت حضرت در ادامه می‌فرمایند: «وَ اَبْدَأْ قَبْلَ نَظْرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِالْهَكَ وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ وَ تَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْ لَجَّتْكَ فِي شُبْهَةٍ أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ» فرزندم! پیش از قدم گذاشتن در این راه، ابتدا از خدایت کمک بخواه و این که

توفیق تو را در این راه، در رغبت به سوی خودش قرار دهد، و این که ترک کنی هر انگیزه‌ی آلوده و یا فرورفتن در شبهات و ضلالت را. وقتی معلوم شد می‌خواهید به عنوان یک شخصیت علمی زندگی خود را دنبال کنید، باید قبل از این که تحقیق را آغاز کنید از خدا کمک بخواهید که در این راه توفیق لازم را مرحمت کند، چون خودتان تجربه کرده‌اید بسیاری مواقع به دنبال یک تحقیق علمی رفته‌اید ولی چون مدد الهی در میان نبوده نه تنها نور ایمانمان در آن مسیر افزون نگشته بلکه گرفتار حجاب‌هایی شده‌ایم که از همه‌ی حجاب‌ها غلیظتر بوده، همان حجاب‌هایی که در موردش فرموده‌اند: «الْعُلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْاَكْبَرُ» علم حجاب بزرگی است. در جلسه‌ی تفسیر قرآن شرکت کرده‌ایم اما به جای این که با انگیزه‌ی الهی مطالب را دنبال کنیم که ذکری برای قلبمان باشد، با انگیزه‌ی کسب دانایی وارد شده‌ایم و همین انگیزه حجاب ما گشته و روحیه‌ی فخرفروشی بر دیگران را به همراه آورده.

حضرت می‌فرمایند قبل از این که وارد تحقیق شوی از پروردگارت کمک بخواه، به او بگو: خدایا! در این راه کمکم کن تا آنچه تو می‌خواهی بشوم. «وَ الرَّغْبَةُ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ» و در جهت به دست آوردن رستگاری و توفیق مخلصانه روی به سوی او بیاور، «وَ تَزَكِي كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجْتِكَ فِي شُبُهَةٍ أَوْ اسْلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالَةٍ» و هرگونه آلودگی که تو را در شبهه اندازد و یا به گمراهی بسپارد را ترک کن. بعضاً ملاحظه می‌کنید که علمایی مثل علامه‌ی طباطبایی «رحمت‌الله‌علیه» به اندازه‌ی فلان آقا درس خوانده اما مسائلی که برای علامه‌ی طباطبایی «رحمت‌الله‌علیه» به صورتی روان و زلال و نورانی و صریح روشن شده برای آن آقا لاینحل مانده و با این که اطلاعات زیادی دارد ولی هنوز اندیشه‌اش پر از شبهات است به طوری که این سخن‌اش با سخن دیگرش موافق نیست و هر دو سخن او با سومین سخنش هماهنگی ندارد. چیزهای زیادی می‌داند اما اندیشه‌اش پاک و یک‌دست نیست چون آن استعانت و دستگیری الهی به کمک‌اش نیامده، به همین دلیل به شما پیشنهاد می‌شود کتاب هر کسی را نخوانید. بگردید نوشته‌های افراد مطمئن و شناخته شده را بخوانید تا از طریق آن افراد نوری یگانه و هماهنگ به شما برسد. بعضی‌ها سخنان مهمی دارند ولی به جای این که جواب سؤالات ما را بدهند تحیّر و سرگردانی ما را افزون می‌کنند. حضرت می‌خواهند ما گرفتار این نوع علم‌یابی‌ها نشویم لذا می‌فرمایند طوری در علم‌یابی سیر نکن که در شبهه و ضلالت بیفتی. از خدا بخواه یک اندیشه ناب و صریح و زلال به تو بدهد. بعد می‌فرمایند: وقتی مطمئن شدی که قلبات صفا و جلاء لازم را یافته و خاصانه پذیرای حقیقت شده است و افکارت از پریشانی درآمده و همتات در یافتن حقیقت، همت واحدی شده، نظر کن بر آنچه برایت روشن کردم. در آن حال است که وصیت‌های من به دردت می‌خورد و گرنه، نه! ممکن است فردی به جلسه‌ای که مباحث قرآنی می‌شود برود تا ببیند سخنران چه می‌گوید که عده‌ای جوان به دور او جمع شده‌اند. معلوم است که این فرد از اول تا آخر جلسه، چیزی به دست نمی‌آورد چون قلب او به دنبال مطلب دیگری بوده است. بعضی‌ها می‌گویند ما «تفسیر المیزان» را خوانده‌ایم، مطلب مهمی ندارد! آیا واقعا «المیزان» مطلب مهم ندارد یا آنها به دنبال مطلب دیگری بودند که المیزان برای آن نوشته نشده است. معلوم است که نمی‌توان آن

مطالب را از میزان استخراج کرد و بعد جلوی مردم خودنمایی نمود. «المیزان» آنقدر عجیب است که گاه مطلبی بسیار مهم و قیمتی را به قدری آسان و روان بیان می‌کند که خواننده گمان می‌کند اصلاً علامه‌ی طباطبایی «رحمت‌الله‌علیه» چیزی نگفته‌اند. چون علامه نمی‌خواهند فخر فروشی کنند بلکه می‌خواهند حرف حقی که به نظرشان رسیده است بزنند. در داستانی آمده که مرغ و غاز حرفشان شد، غاز گفت: نمی‌دانم چرا با این که تخم‌های من بزرگتر و از لحاظ مواد غذایی مقوی‌ترند، مردم بیشتر به سراغ تخم مرغ می‌روند؟! مرغ گفت: چون ما مرغ‌ها قبل از تخم‌کردن، مدتی «قُدُقْدُ» می‌کنیم تا دیگران به ما توجه کنند. بعد هم که تخم کردیم آن قدر به قدقدمان ادامه را می‌دهیم تا همه متوجه شوند تخم گذاشته‌ایم. اما شما غازها یواشکی به گوشه‌ای می‌روید و تخم خود را می‌گذارید و می‌روید پی کارتان. از آن‌جا که مردم ساده‌اند، فریب تبلیغات ما مرغ‌ها را می‌خورند و این است که تخم مرغ گران می‌شود! حالا حکایت ما آدمیان هم همین است. بعضی‌ها وقتی می‌خواهند سخن بگویند آن قدر مطلب‌شان را در بوق و کرنا می‌کنند که همه خیال می‌کنند واقعاً مطلب مهمی است. در برابر این‌گونه افراد، عده‌ای هستند که بدون سر و صدا، با بی‌تکلفی نظراتشان را بیان می‌کنند و با وجود این‌که نظر این‌ها مهم‌تر و عمیق‌تر است اما مردم قدر آن را نمی‌فهمند. حضرت می‌فرمایند: «فَإِذَا أَيْقُنْتُ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْ وَ تَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمِعْ، وَ كَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ». فرزندم! چون مطمئن شدی که قلبت صفا یافته و روحیه‌ی خودنمایی در آن نیست و خاشع و خاضع است و همت تو بر این کار جمع است که نمی‌خواهی خودنمایی کنی، بنگر به آن چه از حقایق برایت آشکار کردم. از تأکید حضرت بر این نکته معلوم می‌شود اگر متوجه شدید جلسات دینی و تحقیق در معارف الهی بر روی قلب شما اثر نمی‌گذارد بفهمید که یا گوینده، قلب صاف و همت کامل ندارد، یا شنونده، انگیزه‌ی درستی ندارد و یا هر دو. در یک تحقیق صحیح، سلامت محقق نقش به‌سزایی دارد. و محقق سالم کسی است که اولاً: صفای قلب و نیت سالم داشته باشد و همین‌که به حقی رسید در مقابل آن خشوع می‌کند، ثانیاً: هدفش واقعاً تحقیق است نه چیز دیگر. انگیزه‌ی شایسته در تحقیق حضرت در ادامه می‌فرمایند: «وَ إِنْ أَنْتَ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَ فَرَاغِ نَظْرِكَ وَ فِكْرِكَ فَأَعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَحْبُطُ الْعُشْوَاءَ وَ تَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ» اگر آن همت واحدی که می‌طلبی و به دنبال آن هستی در تو جمع نشد و در طول تحقیق، فکر و نظر تو آسوده نبود، بدان که راه به خطا برده‌ای و به ورطه سیاهی غلتیده‌ای. انسان در آن حال هرچند که انسان با اطلاعی باشد، چونان شتر مستی می‌ماند که جلوش را نمی‌بیند و تلو تلوخوران به این طرف و آن طرف می‌خورد و عملاً با آن همه دانائی، در ورطه‌ی تاریکی‌ها می‌افتد. تعبیر بسیار دقیقی است برای توصیف عالمانی که از انگیزه‌های الهی محروم‌اند، آدمی که هم مست باشد و هم جلوش را نبیند چگونه پرت و پلا می‌رود و دائم زمین می‌خورد؟ چنین عالمانه این‌گونه زندگی می‌کنند. در جامعه افراد زیادی داریم که مطالعات زیادی کرده‌اند و استادان مختلف دیده‌اند اما از آنجا که انگیزه زلال و قلب خاشع و همت واحد نداشته‌اند، در دسرهای زیادی برای

جامعه درست کرده‌اند. آرزو می‌کنم خداوند چشم جوانان ما را بیدار کند تا خودشان مواظب خودشان باشند و به ظاهر کلمات و رفتارهای افراد بسنده نکنند. بعضاً کتاب‌هایی را مشاهده می‌کنید که پر از آیه و روایت است ولی نوری نمی‌دهد که انسان را به امام معصوم نزدیک کند. این‌ها نکاتی است که باید به آنها توجه داشت. حضرت می‌فرمایند اگر اهل تحقیق و مطالعه بودی اما نیت پاک، قلب خاشع، نظر جمع و اندیشه متحد نداشتی، بدان مانند شتر مستی هستی که در ورطه‌ی تاریکی‌ها افتاده است و کسی که می‌خواهد دین را پیدا کند با این خصوصیات، راه به جایی نمی‌برد. «وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ حَبَطَ أَوْ حَلَطَ» طالب دین، پیوسته این طرف و آن طرف نمی‌افتد و حق و باطل را ممزوج نمی‌کند. انگیزه افراد خیلی مهم است. کسی که می‌خواهد در مورد دین تحقیق کند باید متواضع باشد و پیامبران را نوکری کند تا بهره‌ی لازم را از معارف الهی ببرد. خدا با کسی که از ابتدا مقابل دین سینه سپر می‌کند و می‌گوید: «من این حرف‌ها را قبول ندارم» که سخنی ندارد. سخن با طالب دین است، اوست که لجبازی ندارد و سوز دارد و به انسان‌های معصوم که نمونه‌ی کامل دینداری هستند، نظر می‌کند. محقق‌ی که دل خاضع و پرسوز نداشته باشد ممکن است دانا بشود اما هیچ‌گاه حکیم نمی‌شود تا با استحکام شخصیت راهنمای حقیقت باشد و در همین راستا به کسانی که اندیشه‌ی زیکزاک‌ی و پراکنده دارند نباید اعتماد کرد، چون اگر امروز یک نظر دارند فردا معلوم نیست بر همان نظر باقی باشند. در مقابل این عده، افرادی هستند که سخنانشان از ابتدا نور دارد و هرچه زمان می‌گذرد نورشان بیشتر می‌شود. شهید مطهری «رحمت‌الله‌علیه» را می‌توان در زمره‌ی این‌گونه افراد نام برد. اگر دقت کنید پی می‌برید که اولین سخنان شهید مطهری هیچ‌گونه ضدیتی با آخرین سخنان ایشان ندارد. و این امتیاز است که تفاوت ایشان را با کسانی که سخنانشان پر از شلوغی است ثابت می‌کند. سوز حقیقت‌یابی لذا حضرت در ادامه می‌فرمایند: «وَ الْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ». اگر دیدی هنوز در طلب دین قلبات خاضع نیست، خودداری کن! که در چنین حالی، امساک ورزیدن و خودداری کردن سزاوارتر است. چون کسی که سوز طلب حقیقت ندارد به اسم علم ما را مشغول حاشیه‌ها می‌کند و انسان در حین نداشتن انگیزه‌ی زلال به نام علم به دنبال جواب به سؤالاتی می‌رود که هیچ ارزشی ندارد. مولوی می‌گوید کسانی که سوز ندارند، سؤالاتشان هم بیهوده است. در مثنوی آمده که فردی با دستش محکم به پشت گردن دوستش می‌زند. دوستش یقه‌ی او را می‌گیرد و می‌پرسد: «فلان فلان شده... چرا زدی؟!» می‌گوید: «صبر کن! اول من یک سؤال می‌کنم، تو جواب مرا بده، بعد می‌خواهی مرا بزنی بزنی!» می‌پرسد: «سؤال چیست؟» می‌گوید: «وقتی که من با دست‌ام به گردنت زدم یک صدایی بلند شد. بگو ببینم این صدا مربوط به دست من بود یا مربوط به گردن تو؟!» آن یکی زد سیلیی مرزید را حمله کرد او هم برای کید را گفت سیلی زن سؤال می‌کنم پس جوابم گوی وانگه می‌زنم بر قفای تو زدم آمد طراق یک سؤال دارم اینجا در وفاق این طراق از دست من بوده است یا از قفا گاه تو ای فخر کیا؟ گفت از درد این فراغت نیستم که در این فکر و تأمل بیستم تو که بی‌دردی همین اندیش این نیست صاحب درد

را این فکر هین یعنی تو چون سوز نداری فکرت دنبال این سؤال است که این صدا از گردن من است یا از دست تو. انسانی هم که سوز حقیقت‌یابی ندارد در مسیر علم‌یابی به بیراهه می‌رود و به دنبال چیزهایی است که هیچ ربطی به ارتباط او با حقایق عالم ندارد. بعد مولوی ادامه می‌دهد که:

دردمندان را نباشد فکر غیر خواه در مسجد برو خواهی به دیر کسی که درد اصلی خود را شناخت، که دردش بی‌خدایی است و می‌داند تمام حقیقت نزد خداست و با دوری از خدا از همه‌چیز خود دور شده است، این آدم دنبال این که چگونه اوقات فراغتش را بگذراند نمی‌رود، این آدم تحقیقش برای گذراندن عمر نیست، این آدم به هر کوی و برزن و کتاب و جلسه‌ای که سر می‌زند دنبال گمشده‌اش می‌باشد و به همین جهت هم نمی‌شود او را با این سرگرمی‌ها فریب داد. می‌گوید:

غفلت و بی‌دردی‌ات فکر آورد در خیالت نکته بکر آورد جز غم دین نیست صاحب درد را می‌شناسد مرد را وگرد را انسان صاحب درد فریب نمی‌خورد چون غم دین و انگیزه‌ی رفتن در مسیری را دارد که به حق ختم شود و لذا مدعی علم را از عالم واقعی تشخیص می‌دهد، غم دین ریشه در غم غربت دارد و این غربت تنها با اُنس با خدا جبران می‌شود. «والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته